

امیرالمؤمنین علیه السلام

• نیره قاسمی زادیان •



وقتی الغدير را می‌نوشت، هر روز، ۱۶ ساعت برای مطالعه و نوشتن وقت می‌گذاشت. گاهی برای رسیدن به شرح حال راوی یا سند حدیث نبوی و یا تصحیح الفاظ آن، بیش‌تر از ده شبانه روز، کار می‌کرد.

او را بوئید و بوسید، مرواریدهای چشمش، روی گونه‌های کودک، می‌درخشید چهره زیبای «عبدالحسین»، دل «میرزا احمد آقا» را برده بود. سجده‌ای کرد و گفت: «خدایا شکر، عجب پسری!» دعای پدر مستجاب شد؛ وقتی ۱۳۲۰ سال از هجرت می‌گذشت و بوی گل‌های محمدی در فضای تبریز پیچیده بود.

نخستین کلاس درس «عبدالحسین» در آغوش مادر بود؛ عزیزدلم، بگو «علی»! و «عبدالحسین» تکرار می‌کرد. مادر می‌گفت: فدایت شوم، دوباره بگو! و کودک، می‌خندید و می‌گفت: علی، علی، علی. عبدالحسین، شاگرد پدرش بود. عربی، منطق، فقه و اصول را از او یاد گرفت. شعر هم حفظ می‌کرد. نخستین شعری که به حافظه‌اش سپرد، درباره مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود.

الماس‌های اشک را در صندوقچه دلش، پنهان می‌کرد؛ وقتی که قرآن و نهج‌البلاغه می‌خواند، هربار که در قرآن به «یا ایها الذین آمنوا...» می‌رسید، دردش می‌گفت: «یا علی».

۲۲ سال با پدر نشست و برخاست و درس‌هایش را از او یاد گرفت و حالا، چشمان خیس پدر، او را برای سفر به نجف، بدرقه می‌کردند «عبدالحسین»، باید می‌رفت؛ او بی «عشق» افسرده می‌شد و این، بر پدر بسیار سخت بود.

عبدالحسین، «موقع رفتنش» زمزمه می‌کرد: ملک در سجده آدم، زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو لطفی دید، بیش از حد انسانی هر روز، بعد از نماز صبح، یک جزء قرآن می‌خواند؛ با دقت و تدبیر

خود را به زحمت می‌انداخت تا مشکل فقیر و نیازمندی را حل کند.

بسیار به حرم امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام می‌رفت. زیارتش یک ساعت و گاهی بیش‌تر طول می‌کشید.

زیاد می‌شد که پیاده برود کربلا. در سه روزی که از نجف تا کربلا راه بود، دل مردم روستاها را هم آباد می‌کرد.

ماه رمضان، کارهای او تعطیل می‌شد. مقید بود پانزده بار ختم قرآن کند؛ چهارده ختم، هدیه به ائمه اطهار علیهم‌السلام و یک ختم برای پدر و مادرش. آن قدر سفر رفت تا توانست مجموعه «شهداء الفضیله» را آماده کند؛ از کتاب‌های خطی کمیاب، که در حال نایاب شدن بود. شرح حال یک‌صدوسی تن از پیروان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، از قرن چهار تا چهاردهم را در آن نوشت.

او در این کتاب، به دنبال خط مشی مردانی بود که شهید راه فضیلت شده‌اند.

می‌خواست فلسفه سیاسی اسلام را برای مردم کوچه و بازار هم قابل فهم کند؛ لذا با تحقیق بر «کامل الزیارات» «ادب الزائر» را نوشت. این کتاب، در شرح آداب و فلسفه زیارت امام حسین علیه‌السلام است.

کتاب‌های نفیس زیادی نوشت؛ «العترة الطاهرة فی الکتاب العزیز»، «ثمرات الاسفار» حاشیه رسائل و مکاسب و...؛ اما کار بزرگ چیز دیگری بود؛ وی، «الغدير» را نوشت؛ کتاب خاطرات عصر نبوی.

الغدير را با آیه‌هایی که در شأن مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نازل شد، آغاز کرد، احادیث نبوی که در حق حضرت بیان شد را در پی آن آورد و آن‌گاه، شاعران چهارده قرن را که از سفره قرآن توشه برداشته‌اند، به شهادت آورد.

نام ۱۱۰ نفر از اصحاب و ۸۴ نفر از تابعین را برد که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند.

از علمای قرن دوم تا چهاردهم، ۳۶۰ نفر را برشمرد که موفق به نقل حدیث غدیر شده‌اند.

دکتر سیدجعفر شهیدی می‌گوید: «روزی علامه امینی به من گفت: «برای تألیف الغدير، ده‌هزار جلد کتاب خوانده‌ام.» او مردی گزافه‌گو نبود؛ وقتی می‌گفت کتابی را خوانده‌ام، به درستی خوانده و یادداشت برداشته بود.»

وقتی الغدير را می‌نوشت، هر روز، ۱۶ ساعت برای مطالعه و نوشتن وقت می‌گذاشت. گاهی برای رسیدن به شرح حال راوی یا سند حدیث نبوی و یا تصحیح الفاظ آن، بیش‌تر از ده شبانه روز، کار می‌کرد.

کتاب‌های خطی را که نمی‌توانست بخرد و یا امانت بگیرد، با خط زیبایش می‌نوشت.

کتابخانه‌های نجف، عراق، ایران، هند، سوریه و ترکیه، گواهی خواهند داد که چه شب‌هایی را تا صبح، علامه مشغول مطالعه و نسخه‌برداری از کتاب‌های آن‌جا بوده‌است.

آن موقع، کتابخانه شوشتری‌ها در حسینه بود. و تنها کتابخانه عمومی نجف. علامه هم به آن‌جا زیاد رفت و آمد داشت. چون روزها شلوغ بود، شب‌ها شامش را با خودش می‌برد. مدیرکتابخانه، در را روی او می‌بست و علامه تا نماز صبح، مشغول مطالعه می‌شد.

برای به دست آوردن یک کتاب، مسافرتی طولانی کرد؛ ولی موفق نشد و برگشت نجف. یک روز صبح، در حرم مطهر، به آقا امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام گفت: «ما برای تهیه این کتاب، زحمت زیادی کشیدیم و مسافرت طولانی رفتیم؛ این با شماست که کاری بکنید دیگر از عهده من خارج است.»

از حرم که بیرون آمد و وارد بازار شد، خانمی به او گفت: من عیال فلان آقا هستم که مرحوم شد؛ از ایشان کتاب‌هایی مانده که مورد نیاز ما نیست. اگر ممکن است، شما بیاید ببینید و هر کدام به کارتان می‌آید، بردارید.

علامه با او رفت. اولین کتاب را برداشت و گذاشت روی زمین؛ دومین کتاب را هم. سومین کتاب، همان کتابی بود که صبح از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خواسته بود برایش تهیه کند.

یازده جلد الغدير که بعد از چهل سال تلاش چاپ شد، سیل نامه‌ها و ستایش‌ها بود که برای علامه می‌آمد.

شیخ محمد سعید دححوح از دانشمندان و امام جمعه اریحا، از نواحی حلب برایش نوشت: «آقای من! کتاب «الغدير» را دریافت کردم و آن را مورد مطالعه قرار دادم. قبل از آن‌که در امواج انبوه معانی آن وارد شوم، نیروی فکر و اندیشه‌ام در آن شناور گشت و شمه‌ای از آن را با ذائقه روحی خویش چشیدم.

احساس کردم که این، همان یگانه سرچشمه و منبع آب گوارایی است که هرگز دگرگون نشود. این منبع جوشان معانی، از آب باران صاف‌تر و گواراتر و از مشک، خوش‌بوتر است...»

او از نخستین متفکرانی است که به «ولایت فقیه» در عصر غیبت رسید. درباره امام خمینی (ره) می‌گفت: «الامام الخميني، ذخیره للشيعة؛ خمینی، ذخیره خدا برای جهان تشیع است.»

منبر خوبی داشت؛ دلنشین صحبت می‌کرد. ده روز در مدرسه نواب مشهد منبر می‌رفت؛ مدرسه، پراز جمعیت می‌شد.

جمعه، ۱۲ تیر ۱۳۴۹ ش، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۰ ق، علامه عبدالحسین امینی به پسرش گفت: لب‌هایم را با آب تربت امام حسین علیه‌السلام تر کن. برایم عدیله بخوان؛ بعد هم «مناجاة المتوسلین» و «مناجاة المعتصمین» از مناجات خمس عشر را. پسرش می‌خواند و علامه با صدایی حزین و آرام می‌خواند و اشک می‌ریخت؛ تا این‌که گفت:

«خدایا! این لحظه، سكرات موت است که فرا رسیده؛ پس با وجه بزرگ‌وارت به من روکن و مرا بر نقسم کمک فرما؛ آن‌گونه که به صالحان کمک می‌کنی.»

نزدیک ظهر بود که مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دیدار نویسنده بزرگ آمد.

معمار مدینه غدیر، ۶۶ ساله بود که بیمار شد؛ قلمش از حرکت ایستاد و بیماری‌اش دو سال طول کشید.

علامه، در تهران در گذشت؛ اما بازهم طاق‌دوری از نجف را نیامورد و پیکر مطهرش، به مولایش علی علیه‌السلام سپرده شد. تاریخ می‌گوید: تشییع جنازه او، با شکوه‌ترین تشییع، بعد از جناب «شیخ مفید» بوده است.

منابع:

گلشن ابرار، ج ۲.